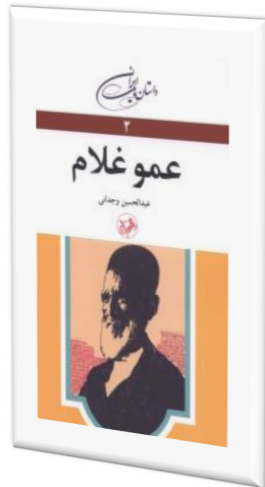




آموزه ۱۵: خسرو



نوع ادبی: غنایی / قالب: داستان کوتاه / درون مایه: اعتیاد - همنشین بد / زاویه دید: اول شخص / از مجموعه داستان «عمو غلام»

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

قلمرو زبانی: ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن / رسا: صفت مشتق (بن مضارع + ا)، بلند / شاخ / شاخه / شمشاد: درختی است دارای برگ‌های کوچک گرد که همیشه سبز است چوب آن سستبر و محکم است و برای ساختن اشیاء چوبی است. به عنوان زینت هم در باغ‌ها و باغچه‌ها کشت می‌شود. / مبلغ: مقدار / احسنت: آفرین (احسن: بهتر)

قلمرو ادبی: مثل شاخ شمشاد می‌آمد: تشبیه

اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبیبان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درسها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی: سبک: روش / نگارش: نوشتن / تقریر: بیان، بیان کردن / از بر کردن: حفظ کردن / منتخب: برگزیده / اشعار: شاعران / متون: متن‌ها / نصاب الصبیبان: منظومه‌ای از ابونصر فراهی، که در آن، لغات متداول عربی را با معادل فارسی آنها به نظم آورده است. این کتاب جزء کتاب‌های درسی مکتب خانه‌های قدیم بوده است. / مرور: بازخوانی

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارتهای چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک بین بود و حتی با عینک دوربینی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

قلمرو زبانی: میرزا: امیر زاده / عبرت: پند / گیرا: جذاب / سخت: سخت قید، به معنی بسیار / دور بیضی: عینکی که فریم عدسی‌های آن به صورت بیضی باشد. / مفتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک / زنگار: منسوب به زنگار، سبز رنگ / زنگاری: منسوب به زنگار؛ سبزرنگ / ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند...»

قلمرو زبانی: باری: الفصه، به هر حال، خلاصه / دی: دیروز / سرای: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / برزن: محله، کوی / افراشتن: بلند کردن (بن ماضی: افراشت؛ بن مضارع: افراز) / درهم آمیخته: درگیر شده / گرد: گرد و خاک، غبار / برانگیختن: بلند کردن. / **قلمرو ادبی:** نقیضه پردازی

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

قلمرو زبانی: متداول: مرسوم، معمول / محاوره: گفت و گو / چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود: اندکی از استعدادهای زیاد او بود /

قلمرو ادبی: چشمه خوشمزگی: اضافه تشبیهی / خوشمزگی: کنایه از شوخ طبعی / خوشمزگی‌های رنگارنگ: حس آمیزی



❑ انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله اش این بود:

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی: ضربت: ضربه / سخت: محکم / دیده: چشم / صدمت: آسیب، ضربه / لاجرم: ناچار، ناگزیر / سپر انداخت: کنایه از تسلیم شدن / غالب: پیروز (هم‌آوا: قالب: کالبد، چهارچوب) / درویشان: جوانمردان / مغلوب: شکست خورده (هم‌آوا؛ مغلوب: دگرگون شده) / مخدول: خوار، زبون گردیده / نالان: ناله کنان / استرحام کردن: رحم خواستن، طلب رحم کردن / رحم نیاورد: رحم نکرد / می‌کوفت: می‌کوبید (بن ماضی: کوفت، بن مضارع: کوب) / **قلمرو ادبی:** نقیضه پردازی / تضمین: «جهان تیره شد پیش از نامدار»، مصراع‌ی از داستان رستم و اسفندیار: «بزد تیر بر چشم اسفندیار - سیه شد جهان پیش آن نامدار» / جهان تیره شد: کنایه از کور شدن / سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن / نه مناسب حال درویشان: ناجوانمردانه، این بخش، تحت تأثیر حکایت «جدال سعدی با مدعی»، از گلستان سعدی است. / «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین، این نیز مصراع‌ی است از داستان رستم و اسفندیار شاهنامه: «چنانک بکوبم به گرز گران - که پولاد کوبند آهنگران»

❑ دیگر طاقت دیدنم نمائد. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز بسیمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم پس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: طاقت: تاب و توان / جستن: جهیدن (بن ماضی: جست، بن مضارع: جه) / مغلوب: شکست خورده / دشنه: خنجر/ سزا: مجازات / سرش از تن جدا: حذف به قرینه لفظی / بسمل کردن: سر بریدن، ذبح کردن. تلمیح به سنت ذبح کردن که پیش از ذبح، بسم الله گفته می‌شود / هر دوان: هر دو خروس / سرای: خانه / هلیم: غذایی با گندم و گوشت / پس: بسیار / **قلمرو ادبی:** چون برق: تشبیه / میان، میدان: جناس / حلال کردن: کنایه از سر بریدن، ذبح کردن / سنگدل: تشبیه، کنایه از بی رحم / بسمل کردن: تلمیح به سنت ذبح کردن که پیش از ذبح، بسم الله گفته می‌شود. / چرب و نرم: کنایه از دلپذیر و خوشمزه

«مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش، پرورش»

قلمرو زبانی: طعمه: غذا / خسروانی: شاهانه / خورش: غذا (خورشت: خوراکی که با برنج می‌خورند) / که: زیرا / جهش ضمیر: جان یابدت (جاننت) / **قلمرو ادبی:** خورش: واژه آرایی / تناسب: طعمه، مخور، خورش / وزن: فعولن فعولن فعل (رشته انسانی)

بازگردانی: غذایی جز غذای شاهانه مخور، زیرا که تنها غذای شاهانه است که تن و جاننت را پرورش می‌دهد.

❑ به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم:

قلمرو ادبی: شکمی سیر نوش جان کردم: کنایه؛ یک غذای کامل خوردم.

«دمی آب خوردن پس از بدسگال / به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش، بدخواه، دشمن، صفت فاعلی مرکب کوتاه / سگالیدن: اندیشیدن / به: بهتر / **قلمرو ادبی:** دم: مجاز از لحظه / دمی آب خوردن: کنایه از یک لحظه زندگی با خاطر آسوده / هفتاد، هشتاد: تناسب، جناس/ تضمین شعر سعدی / عمر هفتاد و هشتاد: کنایه از عمر دراز / وزن: فعولن فعولن فعل (رشته انسانی)

بازگردانی: یک لحظه زندگانی با خیالی آسوده پس از کشتن دشمن، از عمر هفتاد و هشتاد ساله خوش تر است.

❑ میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرب گرفته شیشه‌ای، فروبرد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود گُرک و پشم سر قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابتدا هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی: خشنود: راضی / فرسوده: قدیمی، کهنه / دوات: مرکب دان، جوهر / زنگاری: منسوب به زنگار؛ سبزرنگ / ورنانداز کردن: چیزی یا کسی را با چشم ارزیابی کردن / وقار: سنگینی / طمأنینه: آرامش، سکون و قرار / الزام: ضرورت، لازم / غالب: پیروز، برنده (هم‌آوا؛ قالب: چهارچوب، کالبد) / بدسگالی: دشمنی / عبرت: پند، اندرز/ اصلاً: اساساً / **قلمرو ادبی:** چهره گشاده: کنایه از «با خوشرویی»



◉ **عرض کردم:** حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی: عرض کردن: گفتن / کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه / تصدیق نامه: گواهی نامه، مدرک / **قلمرو ادبی:** یک کف دست کاغذ و یا یک بند انگشت: کنایه از مقدار کم و کوچک / لای کتاب را باز کردن: کنایه از کتاب خواندن / کمیتش لنگ بود: کنایه از ناتوان بودن در انجام کاری، ضعیف بودن

◉ **من خانواده خسرو را می‌شناختم.** آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسرش را از جان و دل دوست می‌داشت. دلخوشی و دلگرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

قلمرو زبانی: اصلاً: در اصل، اصلتان / دل خوشی: شادی / زنی با خدا، نمازخوان، مقدس [بود] حذف به قرینه لفظی به قرینه جمله قبل / **قلمرو ادبی:** / از جان و دل: مجاز از «با همه وجود» / دل گرمی: کنایه از امیدواری / با قربان و صدقه: کنایه از مهربانی بسیار

◉ دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

قلمرو زبانی: خداداد: خدا داده و ذاتی

◉ معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می‌زد» زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند.

قلمرو زبانی: میرزا: امیرزاده / شعر هم می‌گفت زیاد هم [شعر] می‌گفت: حذف به قرینه لفظی. / خشت: آجر نپخته / **قلمرو ادبی:** خشت زدن: کنایه از پر گویی کردن / تلمیح به شعر نظامی: لاف از سخن چو در توان زد - آن خشت بود که پر توان زد / پا به جایی رسیدن: کنایه از وارد شدن

◉ خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از پر کلاسه‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی: شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور / ایوان: راهرو / از بر: از کنار / عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن / دانگ: بخش، یک ششم چیزی / آواز خوش شش دانگ: با صدای بلند و رسا / **قلمرو ادبی:** شهناز، شور: ایهام تناسب / به پا کردن: کنایه از برانگیختن / شش دانگ: کنایه از کامل؛ آواز خوش شش دانگ: با صدای بلند و رسا /

◉ اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / حذف به قرینه لفظی: اشتر به ... است و طرب [است] / حالت، طرب: فرح و نشاط، شادی / را: در معنای دارندگی / کژ: کج / کژ طبع: بی ذوق، بی احساس / **قلمرو ادبی:** عرب، طرب: جناس / کژ طبع جانوری: تشبیه (تو) مشبه، جانور: مشبه به، کژ طبع بودن: وجه شبه

بازگردانی: شتر از شعرخوانی عرب به شور و وجد می‌آید. اگر تو این شور را نداشته باشی، جانور بی ذوقی هستی.

◉ مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی: ادیب: سخن دان، سخن شناس / صاحب‌دل: عارف، آگاه / **قلمرو ادبی:** دم بر نیاوردن: کنایه از «سکوت کردن، سخن نگفتن» /

◉ یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

قلمرو زبانی: مألوف: خو گرفته / برخلاف عادت مألوفه: برخلاف همیشه، برخلاف عادتی که به آن انس گرفته است / حلبی: از جنس حلب، ورقه نازک فلزی / ناشیانه: با بی تجربگی، با بی دقتی / حیرت: تعجب

قلمرو ادبی: تناسب: رنگ روغن، گل و بته، نقاشی / آفتاب از کدام سمت درآمده: کنایه از اینکه «چه اتفاقی افتاده» (ضرب المثل)



◉ **زنگ اول، نقاشی داشتیم.** معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم.

◉ **خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره!»**

قلمرو زبانی: ضمایم: جمع ضمیمه، همراه و پیوست، مقصود نشان‌های دولتی است / تعلیقات: آویختنی‌ها، نشان‌های ارتشی / ضمایم و تعلیقات: مقصود نشان‌های ارتشی است. / مهارت: ورزیدگی / طبیعت: عادت، طبع و سرشت، خو /

قلمرو ادبی: خود را جمع و جور کردن: کنایه از این که «حالت جدی به خود گرفت» / دستت خیلی قوت داره: کنایه از این که «ماهر هستی، قلم توانایی داری، خوب نقاشی می‌کنی» /

◉ **خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرباجات»**

معلوم شد مادر بزرگش مربا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حللی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگترین کوزه را که مربای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دودستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیص شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربا از کوزه بیرون نمی آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند.»

قلمرو زبانی: محتوا: درون مایه / رهاورد: سوغات و ارمغان / باب: مناسب / باب دندان: کنایه از مطابق میل و علاقه، خوش مزه / حجب: شرم و حیا / فروتنی: تواضع / بالا کشیدن: قورت دادن، سر کشیدن / سر انگشت تدبیر: اضافه اقتراانی / فرو می‌داد: پایین می‌داد، می‌خورد / الها: خدایا / هزار مرتبه شکر: حذف «می گویم» به قرینه معنوی / **قلمرو ادبی:** دودستی تقدیمش کرد: کنایه از با احترام تقدیمش کرد / تضمین شعر مولانا: «شکر نعمت، نعمت افزون کند - کفر نعمت از کف بیرون کند»

◉ **گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود. خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال نکند که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آنکه خودز و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.**

قلمرو زبانی: فیاض: بسیار فیض دهنده، سرشار و فراوان / اوان: وقت، هنگام / قول: گفته / دیده: چشم / حلال نکند: تو را عفو نمی‌کنم / مطربی: نوازندگی / مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد / مسخرگی: دلگی، لطیفه گویی / خودز و خودسر: خودرای، لجوج، یک دنده / به گوش اطاعت شنید: پذیرفت / پی کاری رفتن: دنبال کاری رفتن / **قلمرو ادبی:** از عهده کاری برآمدن: کنایه از توانایی داشتن / اشک از دیده روان ساخت: کنایه از اینکه ناراحت شد / مطربی و مسخرگی پیشه سازی: تلمیح به بی‌بی از عبید زاکانی: «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز - تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی» / همه قبیله من عالمان دین بودند: تضمین مصرعی است از سعدی: «همه قبیله من عالمان دین بودند - مرا معلم عشق تو دلبری آموخت» / قبیله: مجازاً مردم / پی: دنبال

◉ **خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم- مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره‌هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.**

قلمرو زبانی: شگرف: عجیب و بزرگ / **قلمرو ادبی:** حریفی در برابر او نماند: کنایه از اینکه «همه حریفان را شکست داد»

◉ **من دیگر او را نمی دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدن پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهُو و لعب کشیدند این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و جفت به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.**



قلمرو زبانی: جالاک: جابکی / حسابگری: برنامه ریزی / فرو کوفت: زمین کوبید / ستودن: ستایش کردن / تکریم: گرامی داشت، ارجمند شمردن / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / بد گهر: بد ذات / می: شراب / لهو: بازی کردن، آنچه انسان را مشغول کند / لعب: بازی، خوش گذرانی، لهو و لعب / لهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند / عین: دقیقاً / خفت: خواری / منجلاب: محل جمع شدن آبهای کثیف و بد بو، لجنزار / فی الجملة: خلاصه / معاصی: گناهان، ج معصیت / منکر: زشت، ناپسند / مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد، مستی آور / **قلمرو ادبی:** قوی پنجه: کنایه از «آنکه دارای زور بازو است، نیرومند، زورمند» / چشم به هم زدنی: کنایه از زمان اندک / پشت کسی را به خاک رساندن: کنایه از شکست دادن / تنگ نظر: کنایه از حسود و بخیل / رو نمان کردن: کنایه از گوشه گیر شدن و پنهان شدن / وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند: او را مشغول خوشگذرانی کردند. / به گوشه ای خزید: کنایه از اینکه «گوشه گیر شد» / رو نمان کردن: کنایه از پنهان شدن / مرد میدان نبود: کنایه از اینکه «دیگر پهلوان میدان کشتی نبود. ضعیف شده بود» / کنار گذاشت: ترک کرد / منجلاب فساد: اضافه تشبیهی / «فی الجملة نماند از معاصی، منکری که نکرد و مسکری که نخورد.»: تضمین از گلستان سعدی است. / سجع: واژه های سجع ◀ نماند، نکرد، نخورد. (یعنی گناه بزرگ انجام داد و دیگر کار زشتی باقی نماند که انجام نداده باشد).

◉ **روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی مهری بسیار نگاهم کرد. از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پرفروغش چون چشمه های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود. شیریه تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!**

قلمرو زبانی: تکیده: لاغر و باریک اندام / فروغ: نور، روشنایی / باک: ترس / اسکلت: استخوان بندی / **قلمرو ادبی:** خون گرم: کنایه از مهربان و صمیمی / با سردی: کنایه از بی اعتنائی / نگاه سرد: کنایه از نگاه بی مهر و محبت، حس آمیزی / سیه روزی: کنایه از بدبختی / از چهره ... می بارید: استعاره پنهان / تشبیه: چشم های (مشبه) درشت و پرفروغش چون (ادات)، چشمه های (مشبه به) خشک شده سرد و بی حالت (وجه شبه شده بود. / شیر بی باک: استعاره از خسرو / تشبیه: شیر بی باک (مشبه) را چون (ادات) اسکلتی (مشبه به) وحشتناک (وجه شبه) کرده بود.

◉ **از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن، «من گوش استماع ندارم، لمن تقول.» فهمیدم که هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی دانم کجاست.»**

قلمرو زبانی: زهرخند: خنده تلخ، خنده دردآلود / داد: فریاد / استماع: شنیدن، گوش دادن / لمن تقول؟: برای چه کسی می گویی؟ / تراویدن: تراوش کردن، ترشح کردن / **قلمرو ادبی:** با صدایی که گویی از ته چاه در می آمد: کنایه از صدای آرام و ضعیف، صدایی که به سختی شنیده می شود. / من گوش استماع ندارم لمن قول: تضمین مصرعی است از سعدی: «بی دل گمان میر که نصیحت کند قبول / من گوش استماع ندارم لمن تقول» / از دست دادن: کنایه از نابود کردن / چشمه ذوق: اضافه تشبیهی / استعداد ادبی او خشک نشده بود: حس آمیزی / استعداد ادبی ... می تراوید: استعاره پنهان

◉ **گفتم: «خانه ات کجاست؟» آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:**

◉ **«کیوتری که دگر آشیان خواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»**

قلمرو زبانی: سوزناک: سوزنده، دلگزا / دگر: دیگر / آشیان: آشیانه / قضا: سرنوشت؛ (همآوا؛ غذا: خوراک؛ غزا: جنگ) / «ش» در «بردش»: مفعول / **قلمرو ادبی:** قضا برد: جانبخشی / تناسب (مراعات نظیر): آشیان، کیوتر، دانه، دام / دانه و دام: استعاره از اسارت و نابودی /

بازگردانی: کیوتری که سرنوشت برای او رقم زده است که دیگر به آشیانه بازنگردد، سرنوشت او را با دانه می فریبید و به سوی دام می کشاند و اسیرش می کند.

پیام: همه امور در دست سرنوشت است و ما از خود اختیاری نداریم.

◉ **و بدون خداحافظی، راه خود گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه ای، زیر پلاسی مُندرس، بی سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.**

قلمرو زبانی: راه خود گرفتن: روانه شدن، راهی شدن، رفتن / پلاس: نوعی گلیم کم بها، جامه ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند. پشمینه / مُندرس: کهنه، فرسوده / **قلمرو ادبی:** بی سر و صدا: کنایه از اینکه بدون اینکه کسی بفهمد / جان سپرد: کنایه از اینکه مرد / به زیر خاک برد: کنایه از اینکه «نابود کرد»

عبدالحسین وجدانی



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- برای هر یک از واژه های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم آوا» بنویسید.

قضا: سرنوشت / هم آوا(ع) غذا : خوراکی

مغلوب: شکست خورده / هم آوا(ع) مغلوب : دگرگون شده

۲- از متن درس، هفت واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

احسنت – تقریر – مصطفی – اصطلاح – تقلید – نصاب الصّبیان – عبرت – معین – بیضی – ملتفت – متداول – محاوره – مغلوب – تسلیم – مخذول – استرحام – طاقت – عبرت – هلیمی – وقار – طمانینه – تصدیق – قربان – عتاب – طَرَب – طبع – مالوف – حَلَب – بُنّه – حیرت – ضمایم و تعلیقات – قوّت – رهاورد – نصیب – حجب – فیاض – عَهده – اوان – مطرب – اطاعت – شگرف – عنودان – خزید – فی الجمله – معاصی – مسکر – فروغ – استماع – لمن تقول – ذوق – تراوید – مندرس – قریحه

۳- از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه های مناسب بیابید.

ساده: قهرمان کشور شد و بازو بند طلا گرفت .

مرگب: «کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»

قلمرو ادبی

۱- مفهوم هر یک از کنایه های زیر را بنویسید.

باب دندان بودن: مطابق میل بودن / سپر انداختن: تسلیم شدن / مرد میدان بودن: توان انجام کاری را داشتن / لنگ بودن گمیت: ناتوان بودن

۲- یکی از شیوه های طنزنویسی، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه هایی از کاربرد این شیوه را در متن بیابید.

من گوش استماع ندارم، لمن تقول / «دی که از دبستان به سرای می شدم، در گنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم ...

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که ...

نمونه هایی از نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی

الف) مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز / دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد (حافظ)

ب) مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز / خانمش زنگ زد و گفت شلوغ است نرو (نقیضه)

ب) درویش را نباشد، برگ سرای سلطان / ماییم و کهنه دلّقی کاتش در آن توان زد. (حافظ)

ب) درویش را نباشد، برگ سرای سلطان / زیرا که او اصولاً، کوبیده دوست دارد (نقیضه)

۳- آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می گویند. نمونه هایی از آرایه تضمین را در متن درس بیابید.

کبوتری که دگر آشیان خواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

«که بولد کوبند آهنگران»

قلمرو فکری

۱- درباره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید.



با بدان کم نشین که صحبت بد / گر چه پاکی تو را یلید کند (تضاد)

بازگردانی: با انسان های بد همنشین نشو، زیرا همنشینی با انسان های بد اگر چه تو پاک هستی، تو را نیز آلوده می کنند.

آفتابی بدین بزرگی را / لکه ای ابر ناپدید کند (تضاد) سنایی

بازگردانی: آفتاب بسیار بزرگ است؛ اما یک لکه ابر کوچک می تواند آن را ناپدید کند.

⑥ در درس خسرو موضوع درباره دانش آموزی است که همنشینی با بدان را می گزیند و زندگانی اش تباه می شود، این ابیات هم به

همین موضوع اشاره دارد.

۲- به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

☐ هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

بازگردانی: هر کس که گردش جهان و سرنوشت با او دشمن شد روزگار او را به سمتی می کشاند که مصلحتش نیست.

ارتباط دارد با سه خط آخر صفحه ۱۲۶ تا خط ۱۴م صفحه ۱۲۷

☐ چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

بازگردانی: نقاشی که دیوار و انسانی که عشق در او اثر نکند با یکدیگر فرقی ندارند و هر دو مُرده و شما می آیند.

ارتباط دارد با خط ۹ تا ۱۲ صفحه ۱۲۷

۳- اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می رساندید؟

به نظر من داستان به خوبی پایان یافت و نیاز به تغییر ندارد.

روان خوانی: طراران

☐ چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر درازگوش نشسته بود و بزنی را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته، از پس وی می دوید.

قلمرو زبانی: درازگوش: خر / رشته: طناب / جلاجل: جمع جلجل، زنگ، زنگوله / از پس: از پشت، عقب / **قلمرو ادبی:** قالب: داستانهک/

☐ سه طرار نشسته بودند. یکی گفت: من بروم و آن بز را از مرد بذرمد.

قلمرو زبانی: طرار: دزد

☐ دیگری گفت: این سهل است، من خر او را بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد.

قلمرو زبانی: سهل: آسان / روان شد: روانه شد

☐ دیگری گفت: این سهل است، من جامه های او را بیاورم.

پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر، دُنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می رسید، و گمان می برد که بز، برقرار است.

قلمرو زبانی: جامه: تن پوش / روان شد: روانه شد / موضع: جا، محل قرار گرفتن چیزی / دنبال: دم / جنبانیدن: تکان دادن / آواز: صدا / بر قرار است: پا برجا است

☐ آن دیگر بر سر کوچه تنگ، استاده بود. چون آن مرد برسید، [طرار] گفت: طُرفه مردمان اند مردمان این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دُنبِ خر بسته است.



قلمرو زبانی: استاده: ایستاده / طرفه: شگفت آور، عجیب / دیار: سرزمین / جَلَجَل: جمع جلجل، زنگ، زنگوله / دنب: دم

□ آن مرد درنگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟

طَرَار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در این کوچه فروشد.

قلمرو زبانی: درنگریست: توجه کرد، نگاه کرد / فروشدن: داخل شد

□ آن مرد گفت: ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم.

قلمرو زبانی: خواجه: آقا / طلبیدن: طلب کردن

□ طَرَار گفت: بر خود منت دارم، و من مؤذن این مسجدم و زود بازآی.

قلمرو زبانی: منت: سپاس، شکر / منت داشتن: احسان کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن / مؤذن: اذان گو / بازآمدن: بازگشتن

□ آن مرد به طرف کوی فرو رفت. طَرَار خر را برد. آن طَرَار دیگر بیامد که گفته بود که: «من جامه او را بیارم». از اتفاق، بر سر راه، چاهی بود. طَرَار بر سر آن چاه بنشست؛ چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بز می‌کرد. طَرَار فریاد برآورد و اضطراب می‌نمود.

قلمرو زبانی: کوی: کوچه بزرگ، برزن / فرو رفت: پایین رفت / از اتفاق: اتفاقاً / اضطراب: نگرانی، پریشانی / نمودن: نشان دادن

□ آن مرد او را گفت: ای خواجه، تو را چه رسیده است؟! خر و بز من برده اند و تو فریاد می‌کنی؟!!

قلمرو زبانی: خواجه: آقا / را در «تو را چه رسیده»: حرف اضافه به معنای «به»

□ طَرَار گفت: صندوقچه‌ای پُر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی‌توانم شد. ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچه من از اینجا برآوری.

قلمرو زبانی: زر: طلا / شدن: رفتن / دینار: سکه طلا / برآوردن: بالا آوردن

□ پس آن مرد، جامه و دستار برکشید و بدان چاه فروشد.

قلمرو زبانی: جامه: تن پوش / دستار: عمامه، سربند / فروشدن: داخل شدن

□ طَرَار، جامه و دستار برگرفت و برد.

پس آن مرد در چاه فریاد می‌کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طَرَار باز ندید. چوبی برگرفت و بر هم می‌زد.

قلمرو زبانی: برگرفت: برداشت / ملال: رنج و اندوه، خستگی / را: مفعولی / گرفت: چیره شد، فراگرفت

□ مردمان گفتند: چرا چنین می‌کنی؟ مگر دیوانه شدی؟! گفت: نه، پاس خود می‌دارم که مبادا مرا نیز بزدند.

قلمرو زبانی: مگر: واژه پرسش / پاس: نگهبانی، نگهداری

لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی

□ درک و دریافت

۱- به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ - بازیگر اصلی این داستان بسیار ساده لوح و زودباور بود.

۲- درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید. - لحن این نوشته داستانی-روایی است و از سوی دیگر لحن و بیان آن طنز است.